فلسفهٔ غسل

کســـی که هر روز به حمام می‌رود، چه نیازی به غسل و نیت کردن دارد؟

وقتی یک عمل شرعی به وسیله شارع تعیین می‌شود، شیوهٔ اجرای آن باید به همان صورتی باشد که تعیین شده است. در هر یک از امور اعتباری و قراردادی باید به همان صورتی که اعتبارکننده معین کرده رفتار شود وگرنه پذیرفتنی نیســت. مثلاً وقتی فردی مزد یک کار معین در ساعت معیــن را تعیین می‌کند، انجام کار دیگــر در آن زمان یا انجام عمل در زمانی دیگر فاقد اثر بوده و فرد را مستحق مزد تعیین شده نخواهد کرد.

غســل نیز یکی از اعمال شرعی است که به وسیله شارع معین شده است. این عمل شرعی با شست‌وشو و استحمام و شنا متفاوت است. زیرا اوّلاً غســل بر خلاف این موارد نیازمند قصد قربت است و نیت، بخشی از غسل است و به همین خاطر غسل، بدون قصد قربت واقع نمی‌شود.

ثانیاً چگونگی انجام آن نیز توسط شارع مشخص شده مثلاً در غسل ترتیبی، پس از نیت و قصد انجام این عمل برای رضای خدا، ابتدا باید سر و گردن و ســپس نیمه سمت راست بدن و پس از آن نیمه سمت چپ بدن را شست‌وشو داد.

در غسل ارتماسی نیز باید پس از نیت، تمام بدن در یک لحظه زیر آب قرار گیرد مثل اینکه در استخر شیرجه بزند. همچنین شست‌وشو باید با آب مطلق[1] صورت گیرد. علاوه بر این، غسل احکام و مقررات دیگری دارد که رعایت آنها نیز ضروری است. اما استحمام و شنا کردن و شستن بدن بدون رعایت مقررات غســل و بدون نیت، به‌رغم اینکه ممکن است موجب نظافت ظاهری بدن باشد نمی‌تواند آثار شرعی غسل را داشته باشد چون به گونه‌ای نیســت که تعیین شده، مثلاً شستن بدن با آب غصبی با اینکه ظاهر بدن را تمیز می‌کند ولی شــرعاً هیچ اثری ندارد. بنابراین ممکن است فردی هر روز یک بار و یا روزی چند بار حمام برود ولی حق ندارد بدون غسل و وضو، قرآن را لمس کند. اما همین که فرد نیت غسل داشته باشد و در حمام یا جای دیگری شست‌وشو را به ترتیبی که بیان شــد انجام دهد عمل او مطابق خواســت خدا بوده و آثار شرعی مد نظر شارع را خواهد داشت. بنابر این، غسل و نیت برای رسیدن به آثار شرعی غسل، ضروری و مورد نیاز خواهد بود.

ممکن اســت کسی در حال شــنا در دریا یا استخر بارها در آب فرو رود ولی هیچ کدام عنوان غسل نخواهد داشت چون نیت نداشته است. در غسل، نیت قربت داشتن، رکن اصلی عمل است و آثار معنوی بر روح انسان بجا می‌گذارد.

۱. آب مطلق آبی است که خالص بوده و از مواد دیگر گرفته نشده باشد و بتوان کلمه آب را بدون افزودن قید دیگری بر آن اطلاق کرد.

استفتاء
از رهبر معظم انقلاب اسلامی

هزینه نماز و روزه قضای میت

س) هزینه نماز و روزه قضای میت از اصل مال میت باید داده شود یا از ثلث میت؟

ج) اگر میت به ادای نماز و روزهٔ قضا وصیت کرده باشد، از ثلث برداشته می‌شود و اگر وصیت نکرده باشد، برعهدهٔ پسر بزرگ است و از اموال میت برداشته نمی‌شود.

شارژ آپارتمان

س) کسی که در آپارتمان زندگی می‌کند ولی شارژ نمی‌دهد، آیا بدهکار است؟

ج) اگر آنچه که طبع کار و محل، اقتضا می‌کند یا موافق شــروط ضمن عقد است، انجام شود مثل نظافت ساختمان یا هزینه برق راهرو، باید هزینه آن را بدهد و اگر ندهد، بدهکار است.

حکم ماهی مرده در تور

س) آیا خوردن ماهی‌ای که در تور یا میله ماهیگیری، داخل آب می‌میرد، حلال است؟

ج) اگر ماهی پولک‌دار باشد، حلال است.

تخریب مسجد قدیمی جهت توسعه آن

س) مســـجدی قدیمی که اکنون برای برگزاری نماز و مراسم مناسب نیست و نیاز به توسعه دارد، آیا می‌توان آن را تخریب کرده و از اول بنا کرد؟ اگر بانی مسجد رضایت نداشته باشد چه حکمی دارد؟

ج) در صورت احتیاج مردم، خراب کردن به منظور توسعه اشکال ندارد و عدم رضایت بانی مسجد مانع نیست.

حجت شرعی نبودن خواب

س) بعضی از ســـخنرانان و مداحان در مراســـم روضه و ســـخنرانی، خواب‌هـــای مختلفی درباره کرامـــات و عنایات اهل‌بیت(علیهم‌السلام) نقل می‌کنند، آیا بیان آنها و اعتماد بر این خواب‌ها جایز است؟

ج) بیان آنها فی‌نفسه اشکال ندارد ولی به‌طور کلی خواب‌ها حجیت شرعی نداشـــته تکلیف‌آور نیستند و شایسته است که معارف دینی با استناد به آیات و روایات معتبر و عقل بیان شود.

هزینهٔ مترتب بر مال پیدا شده یا مجهول‌المالک

س) آیا هزینه‌های احتمالی یافتن مالک و تحویل دادن مال پیداشده یا مجهول‌المالک (مانند هزینهٔ اعلان، نقل و انتقال برای فروش و تحویل به فقیر) را می‌توان از قیمت مال برداشت؟

ج) اگر شـــرعا مجاز بوده که مال را بردارد (مانند مالی که مالک نزد شـــخص جا گذاشته است)، می‌تواند هزینه‌ها را از قیمت آن کسر کند، در غیر این صورت جایز نیست.

اگر نهضت حسینی نبود...

نهضت امام حسین یک نقطه عطف در تاریخ اسلام است. از آن روز، دیگر مسئله خلافت و اولیای اموری که بر اوضاع مسلمین مسلطند با خود اســـلام کاملاً دو مسئله است [و این یک] مسئله جدی در عالم اسلام است. از آن پس نهضت‌هایی در درون دنیای اسلام پیدا می‌شد علیه دستگاه خلافت و به نفع اسلام.

خلافت در یک طرف قرار گرفت و اسلام در طرف دیگر.

این ماســـک از چهره خلافت دور شـــد، مردم فهمیدند که اسلام را با خلافت نباید یکی بدانند؛ حقیقت اســـلام جای دیگر است، بلکه «الدّخصام» و دشمن‌ترین دشمنان اسلام همین‌هایی هستند که در لباس خلافت اسلامی دارند به نام اسلام حکومت می‌کنند.

اگـــر این حادثه نبود، ملت‌هایی که به اســـلام گرایش پیدا کرده بودند وقتی که خلفای پیغمبر اسلام را به این شکل می‌دیدند، عقیده آنها این می‌شد که ما چه می‌دانیم، شاید خود پیغمبر- العیاذبالله- از همین ردیف بوده؛ خلیفه‌هایش را که ما می‌بینیم از همین ردیفند.

ولی وقتی که آل پیغمبر، اولاد پیغمبر در مقابل اینها قیام کردند و اینها را نفی کردند، مسلمین فهمیدند که باید میان اسلام و خلافت اسلامی تفکیک کنند.

این تفکیک را حسین بن علی با ریختن خونش در راه اسلام کرد.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج۲۵، صص: ۲۹۷-۲۹۵- با تلخیص و ویرایش

معیار تشـــخیص خـــوب و بد و حـــق و باطل

منصور حسینی

بسیاری از مردم می‌گویند: چگونه خوب و بد را تشـــخیص دهیم؟ این یک پرسش اساسی است؛ چرا که مصادیق خوب و بد بسیار اســـت؛ و یادگیری همه آنها سخت، بلکه نشدنی است. نویسنده در این مطلب با مراجعه به آموزه‌های اسلام بر آن است تا پاسخی ارائه دهد که به آسانی بتوان خوب و بد را تشخیص داد و از فواید خوبی‌ها بهره برده و از شرور بدی‌ها و آثار زیانبارش در امان ماند.

***

علم و آگاهی، شرط تکلیف

در اصول فقه به عنوان یک اصل اساســـی بر این نکته تاکید می‌شـــود که انسان زمانی مکلف به چیزی است که چهار شرط اصلی را دارا باشد: ۱. عقل(بلـــوغ)؛ ۲. علم؛ ۳. قدرت؛ ۴. اختیار. با فقدان هر یک تکلیفی بر شـــخص نیست. پس اگر شخص ۱. نابالغ، سفیه و مجنون باشد؛ ۲. یا گرفتـــار جهل بوده؛ ۳. و یا ناتوان؛ ۴. و یا مضطر و مجبور باشد، تکلیفی بر او نیست و در صورت مخالفت با قانون یا حکم شرعی مجازاتی نمی‌شود و کیفری نمی‌بینند.

در اینکه در شرط نخست عقل و بلوغ با هم آورده شد، از آن روست که در اصول فقه بلوغ را به عنوان شـــرط تکالیف در کنار سه شرط دیگر بیان کرده‌اند به این فرض که اصولا هر انســـانی دارای عقل است و تکلیف به بلوغ جنسی واجب می‌شـــود چنان که عرف متشـــرع نیز این‌گونه اســـت. پس شـــخص تا پیش از بلوغ جنسی که رسیدن به سن خاص اتمام نه سالگی و ورود به ده‌سالگی در دختران و اتمام پانزده سالگی و ورود به شانزده‌سالگی در پسران است، دارای تکلیف شـــرعی نیســـت و به‌خاطر مخالفت با تکالیف، مواخذه و مجازات نمی‌شود.

اما به نظر می‌رسد که در این‌جا فرض بر این گرفته شـــده که شخص با بلوغ جنسی، از عقل در سطحی برخوردار خواهد بود که بتواند خوب و بد را تشخیص دهد هر چند که به بلوغ کامل نرسیده باشـــد؛ زیرا همه انسان‌ها اگر در مسیر طبیعی رشد کنند این بلوغ را تا سن چهل‌سالگی به دست می‌آورند؛ و اگر رشد طبیعی نکنند هرگز به چنین بلوغی نخواهند رسید حتی اگر از صد هم بگذرند.

در منابع اسلامی بر این تاکید شده که کودک وقتی اهل تمییز شـــد و بد و خوب را شناخت و قدرت تشـــخیص آنها را داشت، به اموری مکلف اســـت و باید مراعات محرم و نامحرم را بکند. از این مطلب می‌توان دریافت که ملاک در تکالیف و تکلیف‌پذیری بلوغ جنسی و رسیدن به یک سن نیســـت که از آن به سن بلوغ یاد می‌شود؛ بلکه مراد قدرت تشخیص خوب و بد است که از آثار عقل و عقلانیت اســـت. به این معنا که رسیدن به کف عقلانیت به عنوان شـــرط تکلیف کفایت می‌کند؛ از همین رو خداوند در آیه ۵۸ ســـوره نـــور بر کودکان واجب کـــرده زمانی که توانایی تشـــخیص خوب و بد را یافته‌انـــد، وارد حریم خصوصی والدین نشوند مگر با اذن قبلی.

در این آیه بیان شـــده که طلب اذن پیش از ورود به حریم خصوصی والدین در سه زمان: ۱. پیـــش از نماز صبح، ۲. هنگام خلوت ظهر، ۳. و پس از نماز عشا بر همگان حتی کودکانی که به بلوغ جنسی نرسیده‌اند، واجب است و همگان از جمله کودکان نابالغ جنســـی نیز باید اذن ورود بگیرند.

به هر حال، تمییز خوب و بد، ملاک اســـت که حتی در کودک نابالغ جنسی نیز امکان‌پذیر است؛ بلکه فراتر از این در روایات تکالیفی برای کودکان نابالغ اســـت که باید مراعات کنند. پس می‌تـــوان گفت که بلوغ جنســـی زمان بر عهده گرفتن مســـئولیت‌ها و تکالیف بیشـــتر است نه اینکه پیـــش از آن کودک قدرت تمییز تکلیفی نداشته باشد.

تمییز خوب و بد، ملاک اســـت که حتی در کودک نابالغ جنسی این تمییز امکان‌پذیر اســـت؛ بلکه فراتر از این در روایات تکالیفی برای کودکان نابالغ اســـت که باید مراعات کننـــد. می‌توان گفت که بلوغ جنســـی زمان بر عهده گرفتن مسئولیت‌ها و تکالیف بیشتر است نه اینکه پیش از آن کودک قدرت تمییز تکلیفی نداشته باشد.

آنچه شـــرط در تکالیف است امور چهارگانه پیش گفته اســـت که در فقدان هر یک تکلیف و مواخذه و مجازاتی نیست. از همین رو، کسی که علم و آگاهی به قانونی ندارد مکلف به انجام آن نیست و در صورتی که ابلاغ روشنی صورت نگرفته باشـــد و بیانی در کار نباشد یا شخص از آن آگاه نباشـــد، تکلیفی بر او نیست و مجازات نمی‌شود.

اما باید ایـــن نکته مورد توجه قرار گیرد که ایـــن مباحث تنها در حوزه آثار تکلیفی اســـت؛ یعنی شـــخص مواخذه و مجازات نمی‌شود؛ اما برخی از امور دارای آثار وضعی اســـت که انسان چـــه بخواهد و چه نخواهد باید آن آثار را تحمل کند. به عنوان نمونه کســـی که آب و شـــراب را از هم تشـــخص ندهد و کـــوزه آب را که در آن شراب است بنوشد، هر چند به دلیل فقدان علم، گناهی نکرده و مواخذه و مجازات نمی‌شود، ولی آثار طبیعی شرب خمر یعنی مستی را به همراه خواهد داشت و نمی‌تواند از آن بگریزد.

گستره مصادیق قانونی

در جوامع امروزی، بایدها و نبایدهای قانونی روز به روز افزایش می‌یابد و مجالس قانونگذاری هر روز قانونـــی را وضع می‌کنند که باید آنها را مراعات کرد.

شـــما هر روز وقتـــی با اتومبیـــل خود وارد خیابان می‌شـــوید، با قوانین جدید راهنمایی و رانندگی مواجه می‌شوید. مسئولان راهور هر روز محدودیت‌های ترافیکی را در خیابان و جاده‌ها وضع و اعلام می‌کنند. عدم اطلاع از آنها موجب می‌شـــود با مشکلاتی مواجه شوید که شما را از رسیدن به مقصد و مقصود باز می‌دارد، هرچند ممکن است هم جریمه نشوید.

در صورتی که انسان به سبب جهل و عدم علـــم، خطایی مرتکب شـــود می‌تواند توبه کند و از مجازات برهد، ولی باید بداند که آثار وضعی‌اش گریبانگیر او خواهد بود.

به هر حال، قانونگذاران و قانونگزاران هر دو دست به دست هم می‌دهند و قوانین و احکامی را وضع می‌کنند که لازم اســـت انســـان از آنها اطلاع یابد و مراعات کند؛ زیرا حتی اگر به سبب بی‌اطلاعی از مجازات کیفری در امان باشید، از مجازات وضعی و طبیعی آن در امان نیستید.

قوانین الهی و شرعی نیز این‌گونه است؛ زیرا همه زندگی انســـان را از پیش از تولد تا پس از مـــرگ در بر می‌گیرد و چیزی را فروگذار نکرده است. این احکام شرعی، در قالب بایدها و نبایدها یعنی اوامر و نواهی، ما را مکلف می‌کند تا سبک خاصـــی از رفتار و زندگی را در پیش گیریم. هر تکلیفی گاه مصادیق بســـیاری دارد که بیشـــتر مردم در شناخت آن با معضل مواجه می‌شوند.

بیشـــترین مردم با آنکه ممکن است از اصل تکلیف آگاه بوده و اطلاع داشته باشند و از سوی مبلغان، بیان واضح و روشنی در این زمینه صورت گرفته باشـــد، ولی در تشخیص مصادیق اشتباه می‌کنند یا قدرت تشخیص و تمییز ندارند.

اینان هر چند می‌توانند به حکم قانون «عدم مواخذه به سبب اشتباه»، مجازات و کیفر نشوند؛ ولی آثار وضعی آن را باید تحمل کنند و بپذیرند. در صورتی که انسان به سبب جهل و عدم علم، خطایی مرتکب شـــود می‌تواند توبـــه کند و از مجازات برهد، ولی باید بداند که آثار وضعی‌اش گریبانگیر او خواهد بود.

به هر حال، با توجه به گستره قوانین و احکام شـــرعی و مصادیق بی‌شمارش شاید بسیاری از مردم قدرت تشخیص و تمییز مصادیق خوب و بد را نداشته باشند و این‌گونه گرفتار آثار وضعی آن شوند.

راه‌های نقلی و قلبی شناخت خوب و بد

بر اســـاس آموزه‌هـــای قرآنـــی دو راه برای شـــناخت خوب و بد وجـــود دارد: ۱. راه نقلی و شنیدن؛ ۲. راه قلبی و دیدن.

خداونـــد در آیـــه ۳۷ ســـوره ق می‌فرماید: بی‌تردید در سرگذشت پیشینیان و عقوبتها پند و عبرتی است برای کسی که نیروی تعقّل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشـــت‌ها] گوش فرا می‌دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده‌های خود باشد.

از نظر آموزه‌هـــای قرآنی انســـان می‌تواند راه خـــود را با دو طریق عقل(قلـــب) و نقل به دســـت آورد. از ایـــن رو دوزخیان می‌گویند که اگر می‌شـــنیدیم و تعقـــل می‌کردیم هرگز اهل جهنـــم نبودیم.(ملک، آیـــه ۱۰) البته نقل باید تعقل شـــود تا اثر بخش باشد؛ اما شکی نیست که همه انســـان‌ها از عقل بالغ برخوردار نیستند و نقـــل به آنان کمک می‌کنـــد تا بتوانند در آن مورد تعقل کنند.

از این آیه و آیات دیگر از جمله آیه ۷۵ سوره بقره به دســـت می‌آید راه شناخت آدمی نقل و عقل اســـت که البته نقل تعقل شده تاثیرگذار خواهد بود و نقل بی‌تعقل در حقیقت از کارایی و تاثیر برخوردار نیســـت یا بســـیار اندک است.

بسیاری از کسانی که نقل را می‌شنوند یا تعقل نمی‌کننـــد یا اگر تعقل کردند از روی عناد با آن مقابله و مخالفـــت می‌کنند(نمل، آیه ۱۴؛ بقره، آیه ۷۵)؛ زیرا پس از تعقل لازم اســـت که انسان جزم را با عزم ایمانی و ارادی همراه ســـازد تا اثر گذار باشد وگرنه علمی چون علم آدم(ع) می‌شود که با عزم و ایمان ارادی همراه نشد و از درخت ممنوع خورد در حالی کـــه عقل، علم و اختیار داشت ولی عزم نداشت.(طه، آیه ۱۱۵)

بـــه هر حـــال، بهتریـــن و مطمئن‌ترین راه شناخت حق و باطل و خوب و بد و زشت و زیبا، راه قلب(عقل) است. وقتی انسان با قلب خود به امور می‌نگرد، دیگر اما و اگر و شاید و نشاید ندارد و «لیت» و «لعلّ» را کنار می‌گذارد.

راه مطمئن قلب و نقش تقوا در آن

خداوند در آیاتی از جمله آیات ۷ و ۸ سوره شمس بیان می‌کند که انسان‌ها از الهاماتی الهی برخوردارند که در قلب و عقلشان نزول می‌یابد و آنان را با خوب و بد آشنا می‌کند. حالت طبیعی قلب آدمی این است که از نظر علمی و شناختی جزم به خوب و بد داشته و آنها را بشناسد و حتی در مقـــام ارادی و عملی به خوب گرایش یابد و از بدگریزان باشد.

البته برای اینکه جزم و عزم قوی‌تر شود و علم و عمل انســـان به کمال برسد، باید در چارچوب تقوای الهی با تـــرک نواهی و عمل به واجبات، جـــزم و عزم را قوی کرد و آن را به بلوغ کمالی و نهائی‌اش رساند. از این رو خداوند در آیاتی از جمله ۲۸۵ سوره بقره از مردمان خواسته تا تقوا پیشه گیرند تا افزون بر چیزهای دیگر یک نتیجه مهم یعنی علم الهی و شهودی را به دست آورند و حقایق را بدان ببینند و بدانند.

در هنگامی که علم شـــهودی از طریق تقوا به دســـت آید دیگر، شک در مقام علم و تردید در مقـــام عمل نخواهد بود و کذب و تکذیب راه نمی‌یابد.(نجم، آیه ۱۱)

خداوند در آیه ۲۹ سوره انفال نیز می‌فرماید: ای کســـانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شـــما [نیروی] تشـــخیص [حق از باطـــل] قرار می‌دهـــد؛ و گناهانتان را از شـــما می‌زداید و شما را می‌آمرزد؛ و خدا دارای بخشش بزرگ است.

این قدرت فرقان یعنی جداسازی حق و باطل و خـــوب و بد از پیامدها و آثار تقواســـت که به قلب(عقل) آدمی ارزانی می‌شود. در این صورت در مقـــام علمی هرگز دچار اما و اگر و شـــک و ریب نخواهد بود و جـــزم قطعی به دیده‌هایش خواهد داشت.

خداونـــد درباره مرحله بعدی یعنی رهایی از تردیـــد در مقام عمل و اراده نیز در آیات ۲ و ۳ سوره طلاق می‌فرماید: و کسی که تقوای خداوند پیشه گیرد خداوند برایش محل خروج و برونرفت قـــرار می‌دهـــد و از جایی که گمـــان نمی‌کند روزی‌اش می‌رساند و کسی که بر خدا توکل کند خداوند او را کفایت می‌کند؛ زیرا خداوند رساننده هـــر امری به بلوغ نهائی آن اســـت و او برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

پس تقوا موجب می‌شود که دل و قلب آدمی از نظر قدرت شناختی و علمی به جزم شهودی برســـد که هیچ شـــک و ریبی در آن نیست و از نظر قدرت علمی و ارادی به عزم می‌رســـاند که هیچ مانعی او را به تردید نمی‌افکند تا گامی پیش گذارد و گامی پس کشـــد بلکه استوار و محکم جلو می‌رود و کارش را به سرانجام می‌رساند.

وابصه بن معبد اسدی نزد پیامبر(ص) آمد و بـــا خود گفت: چیزی از نیک و بد وانگذارم مگر از او بپرسم. پس زمانی که نزد پیامبر(ص) آمد برخی از اصحـــاب آن حضرت گفتند: ای وابصه نزد پیامبرخـــدا(ص) بیا! پیامبر(ص) فرمود: ای وابصه، جلوتر بیا! پـــس من نزدیک‌تر رفتم. آن حضـــرت(ص) فرمـــود: آیا از چیـــزی که برای آن آمدی می‌پرســـی یا می‌خواهـــی بگویم چه می‌خواهی از من بپرســـی؟ گفت: یا رسول‌الله! خودتـــان از دلم خبر دهیـــد و بگویید! حضرت فرمود: تو آمده‌ای پیـــش من تا از نیکی و گناه سؤال کنی. گفت: بله. پس پیامبر(ص) به دستش ضربه‌ای بر سینه‌اش زد و سپس فرمود: ای وابصه! نیکی آن چیزی اســـت که نفس بدان آرام گیرد و دل بدان مطمئن شود و گناه آن چیزی است که در ســـینه در تردید اســـت و در قلب جولان می‌دهد و اگـــر مردم از تو فتوا و حکم بخواهند بدان حکم می‌کنی. (بحارالأنوار، ج ۱۷، ص۲۲۸؛ وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۶)

بی‌گمان دانستن احکام و قوانین و شناخت بایدها و نبایدها لازم است ولی امکان این نیست که انسان همه قوانین و احکام را با تمام مصادیق آن بشناســـد، به‌ویژه که بسیاری از مردم بسبب مشـــغله‌هایی که دارند کمتـــر فرصت مطالعه و یادگیری فقه و احکام را دارند. این مردم فرصت مراجعه به دوره چهل جلدی جواهر الکلام نجفی را ندارند، یـــا نمی‌توانند از راه نقل با مراجعه به هزاران حدیث همه آنها را با جزئیات بشناسند، بلکه کمتر وقت مطالعه همین توضیح المسائل را دارند که یک رساله عملی است؛ حتی اگر مراجعه کنند بســـیاری از آنان قدرت فهم و یا تطبیق را ندارند و در تطبیق خطا و اشتباه می‌کنند.

از این روست که ممکن است در امور عادی زندگـــی گرفتار گناه و بدی شـــوند. کســـی که حتی تمام احکام را خوانده باشـــد و کتاب قضا را حفظ باشد، در مســـائل جزئی از کجا بفهمد که فتنه، توطئه، دسیســـه و قسم باطل و دروغ نیست یا شاهد و گواه دروغ نیاورده‌اند تا حق را پایمال کنند. در مســـائل روزمره و جزیی، قانون کلی مشـــکلی را حل نمی‌کند. در این‌جا راهی می‌خواهد که بتواند دروغ را از راست و دسیسه و فتنه و توطئه را تشخیص دهد.

این جا لازم اســـت که راهـــی در اختیار هر انســـانی باشد که بتواند کشـــف حقیقت کند و حق را از باطل، خوب را از بد، نیک را از زشـــت تشخیص و تمییز دهد و راه خودش را در میان فتنه‌ها و دسیسه‌ها و توطئه‌ها بیابد و راه برونرفت پیدا کند.

در اینجاســـت که پیامبر(ص) به قلب اشاره می‌کند کـــه می‌فرماید تنها راه کامل و بی‌نقص که در اختیار همگان است و نیازی به مراجعه به کسی نیست، همین قلب است. در هر کاری برو از دلـــت و از روحت بپرس یعنی خودت با قلبت می‌توانـــی خوب و بد را تمییز دهی؛ و هر جایی که وامانده‌ای به قلبت مراجعه کن.

اصولا قلب سالم و قلبی که در حالت اعتدال است، به طور طبیعی آن فطرت پاک، هم خوب و بد و حق و باطل را می‌شناســـد و هم به خوب گرایش دارد و از بدگریزان است.

وقتی انســـان دارای قلب سالم به قلب خود مراجعـــه می‌کند و دلش بر گفتن و انجام کاری آرام و مطمئن است آن کار نیک است و اگر دچار اضطراب و تردید شد بداند که آن کاری زشت و بد است که باید ترک کرد.

در جایی که مردم بگویند خوب اســـت ولی دلت آرام و مطمئن نیست نباید آن را انجام دهی. هر گاه قلب جولان دارد و دل آرام نیست و سینه می‌تپد و اضطراب دارد باید آن را ترک کرد.

وحی فعل به قلب‌های پاک

خداونـــد در آیاتی از جمله ۷۳ ســـوره انبیاء می‌فرمایـــد: وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ؛ ما انجام دادن کارهای نیک را به آنها وحی کردیم. این وحی در حوزه شریعت و بیان احکام و قوانین نیست، بلکه وحی و الهام می‌کند که کار خیر کدام است تا آن را انجام دهد. البته خداوند به پیامبرانش همان طوری که وحی تشـــریعی دارد، وحی فعل خیر نیز دارد و به آنان نشـــان می‌دهد که کدام کار خیر است تا انجام دهند و در هنگام فتنه و مشـــکلات دستگیر آنان است و راه برونرفت را به آنان نشان می‌دهد.

ایـــن انجام کارهای خیر به غیر پیامبران نیز تعلق می‌گیرد و اختصاص به پیامبران ندارد. شاید از مصادیق این نوع وحی‌ها بتوان به وحی خداوند به مادر موسی(ع) اشاره کرد. خداوند می‌فرماید: و به مادر موســـی وحی کردیم که او را شیر ده، پس هنگامی که بر او ترسان شدی، او را در دریا افکن و ترســـان و اندوهگین مباش؛ زیرا ما او را به سویت باز می‌گردانیم و از فرستادگانش قرار می‌دهیم. (قصص، آیه ۷)

قلب ســـالم و قلبـــی که در حالـــت اعتدال اســـت و آن فطرت پـــاک، هم خوب و بد و حق و باطل را می‌شناسد و هم به خوب گرایش دارد و از بد گریزان است.

به هر حال، کسی که اهل تقوا باشد خداوند بر اســـاس آیات پیش گفته برای او راه برونرفت نشان می‌دهد و در مشکلات دستگیرش شده و قلبـــش را به کاری پیوند می‌زند تا با انجامش از مشـــکلات برهد. این‌جا انجام کار نیک است که وحی و الهام می‌شود و این اختصاصی به پیامبران ندارد. انســـان هم در مقام اندیشه نیازمند جزم است و هم در مقام عمل نیازمند عزم است، ولی جزم و عزم زمانی درست است که بر اساس حق و نیکی باشد. وقتی خداوند وحی فعل کرد، این هم در قســـمت اندیشه به فرقان دست می‌یابد و هم در مقام عمل از تردید بیرون می‌آید؛ زیرا وقتی قطـــع و یقین به انجام کاری کرد، از این دریچه اندیشه او نیز روشن می‌شود و شک در مقام علم با کنار رفتن تردید در مقام عمل از میان می‌رود.

چراغ راه

عوامل مست‌کننده انسان

قال‌الامام علی(ع): «الســـکر اربع السکرات: سکرالشراب و سکرالمال، و سکرالنوم و سکرالملک.».

امام علی(ع) فرمود: چهار چیز اســـت که انســـان را مســـت می‌کند: ۱- مستی شراب ۲- مستی ثروت ۳- مستی خواب ۴- و مستی سلطنت و حکومت.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۲۷

حکایت خوبان

از این دنیای فانی برای حیات ابدی خود توشه برگیرید

امام علی(ع) می‌فرماید: همانا خدا، راه حق را بر شما آشکار کرده و جاده‌های آن را روشن نگاه داشت. پس یا شقاوت دامنگیر شما می‌شود، یا رستگاری جاویدان در انتظار شما است. پس در این دنیای نابودشدنی، برای زندگی جاویدان آخرت، توشـــه برگیرید، که شما را به زاد و توشه راهنمایی کردند و به کوچ کردن از دنیا فرمان دادند و شما را برای پیمودن راه قیامت برانگیختند. همانا شما چونان کاروانی هستید که در جایی به انتظار مانده و نمی‌دانند در چه زمانی آنان را فرمان حرکت می‌دهند. آگاه باشید! با دنیا چه می‌کند کسی که برای آخرت آفریده شده است؟و با اموال دنیا چه‌کار دارد آن کس که به زودی همه اموال او را مرگ می‌رباید، و تنها کیفر حسابرسی آن برعهده انسان باقی خواهد ماند.[1]

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۴

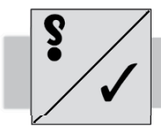

پرسش و پاسخ

امر به فساد از جانب خداوند یا نهی از آن؟

پرسش:

خدای متعال در قرآن کریم از یک ســـو در رابطه با ترک فساد و فحشا بندگان خود را نهی می‌کند، اما از طرف دیگر در برخی از آیات دستور به فسق و فساد داده است، آیا این اختلاف تعارض و تناقض در قرآن کریم نیست؟

پاسخ:

آیات موهم تعارض

خدای متعال در قرآن کریم از یک ســـو مخاطبان خود را امر به فحشاء و منکر نمی‌کند، او می‌فرماید: «ان الله لایامر بالفحشاء» قطعا خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد. (اعراف-۲۸) اما از طرف دیگر در آیه دیگری دستور به فسق داده و می‌فرماید: «اذا اردنا ان نهلک قریه امرنا مترفیها ففســـقوا فیها» چون بخواهیم شهری (و حکومتی) را هلاک کنیم، خوشگذران آنها را امر می‌کنیم تا در آن (جامعه) به فسق و انحراف (و فساد) بپردازند. (اسراء-۱۶) آیا این اختلاف و مواضع گوناگون قرانی، موهم تعارض و تناقض در قرآن کریم نیست؟

پاسخ شبهه

۱- آیاتـــی از قبیل: «و ما کنا مهلکی القری الا و اهلها ظالمون» و ما برای شهرها تا مردمشان ظالم نباشـــند، ویران‌کننده نبوده‌ایم. (قصص-۵۹) و آیه دیگری که می‌فرماید: اگر سپاســـگزاری کنیـــد و ایمان بیاورید، خدا عذابتان نمی‌کند. (نسا-۱۴۷) نشان می‌دهد که خدای متعال بی‌جهت و بدون ارتکاب فســـق و فســـاد و ظلم و... قومی را هلاک نخواهد کرد. لذا در آیه مورد اشاره (اســـراء-۱۶) که از کلمه امر به فسق شـــده، منظور «امر مجازی» است. زیرا وقتی امری حقیقی خواهد بود که بگوید: «افسقوا» فسق بورزید، و چون چنین چیزی معقول و ممکن نیســـت، و با حکمت و عدالت الهی ناسازگار است، لذا امر به فســـق الهی مجازی خواهد بود. اما وجه مجازیت آن این است که چون خداوند نعمت را بر مترفین بســـیار فرستاده و وســـیله پیروی شهوات را نیز برایشان فراهم نموده است، گویی که آنان ماموریت داشته‌اند نعمت‌های خدا را در این کار صرف کنند.

در واقع خداوند این نعمت‌ها را به آنها ارزانی داشت، تا شکرگزاری کرده و ایمان بیاورند و نعمت‌هایشان را در راه خیر صرف کنند و احسان نیکی نسبت به ضعفا و محرومین داشته باشند. اما آنها فسق و فجور را مقدم داشتند، و چون گناهان فراوانی کردند، کلمه عذاب برای آنها استقرار یافت و نابودشان کرد.

۲- وجه دیگری که علامه طباطبایی (ره) به آن معتقد است، آن می‌باشد کـــه گویی در جمله «امرش کردم، پس نافرمانی کرد» به قرینه اینکه عصیان منافی با امر است، مامور به اطاعت بوده و تقدیر چنین است، من او را امر کردم، ولی او فسق ورزید، چون فسق همان عصیان و خروج از زی‌بندگی است، ضمن اینکه می‌توان گفت: فعل امر نادر آیه شـــریفه در لازمه معنای خود استعمال شده، و معنای آن این است: «امر ما متوجه مترفین شد، و ایشان در آن فسق ورزیدند» (المیزان، ج ۱۳، ص۸۳)

۳- عده‌ای نیز بر این باورند که در آیه ۱۶ سوره اسراء تقدیم و تاخیر صورت گرفته، و تقدیرش چنین است: «واذا امرنا مترفی قریه اردنا ان نهلکها» و چون مترفین هر شهری را امر کنیم، و ایشان در امر ما فسق بورزند، اراده می‌کنیم که هلاکشان سازیم. گرچه علامه طباطبایی(ره) این نظر را نمی‌پذیرد. (المیزان، ج ۱۳، ص ۸۳ به نقل از آلوسی، صاحب تفسیر روح المعانی) بنابراین اگر بخواهیم تعبیر روشـــن از آیه ارائه کنیم، باید بگوییم منظور از این آیه شریفه آن است که: هنگامی که ما تصمیم بر هلاکت قومی بگیریم، نخست اوامر خود را برای مترفین و ســـردمداران آنها بیان می‌کنیم، پس هنگامی که آنها به مخالفت و خروج از اطاعت برخیزند و اســـتحقاق مجازات پیدا کنند، ما آنها را به شدت درهم می‌کوبیم و هلاک می‌کنیم.

چرا امرشدگان تنها مترفین هستند؟

مترفیـــن از ماده ترفه به معنـــی نعمت فراوان اســـت یعنی متنعمین و ثروتمنـــدان از خدا بی‌خبر، که در بســـیاری از جوامع ناســـالم مترفین، ســـردمداران اجتماع و دیگران، تابع و پیروان آنها هستند. به علاوه در این تعبیر اشاره به نکته دیگری نیز هست، و آن اینکه سرچشمه غالب مفاسد نیز ثروتمندان از خدا بی‌خبر یا مترفین هســـتند که در ناز و نعمت و هوا و هوس خود غرق هســـتند، و در صف اول مقابل پیامبران ایستاده و دعوت آنها را که به نفع عدل و داد و حمایت از مستضعفانی بوده، همیشه بر ضد خود می‌دیدند، به همین جهت از آنها به خصوص یاد شـــده است. چرا که ریشه اصلی فساد همین گروهند. بنابراین، آیات مذکور در طرح این شبهه هیچ‌گونه تعارض یا تناقضی با یکدی